

اشاره

کردند. قابل ذکر است نظرات سایر دبیران موافق تلفیق و یا مخالف آن به ترتیب در سایر شماره های مجله به چاپ خواهد رسید. اما پیش از شروع گفت‌وگو، اشاره‌ای داریم به سابقهٔ دوستان و همکاران حاضر در گفت‌وگو:

● صادق الماسی: دبیر دارای ۳۵ سال سابقهٔ تدریس در آموزش و پرورش.

● حجت‌الاسلام حامد وفسی: درس خواندهٔ حوزهٔ علمیه (با درجهٔ اجتهاد) و دانشگاه. ۲۰ سالی است در آموزش و

گفت‌وگویی که در پی می‌آید، در دفتر فصل‌نامهٔ «رشد آموزش قرآن» با سه تن از دبیران باسابقهٔ آموزش و پرورش انجام گرفت؛ دبیران محترمی که سابقه و تجربهٔ تدریس کتاب‌های قرآن و دینی را در دو دوره دارند: دوره‌ای که این دو درس مستقل بودند، و اکنون که به اصطلاح تلفیق شده‌اند و یک درس به حساب می‌آیند. در این نشست دربارهٔ رسایی‌ها و نارسایی‌های کتاب‌های این دوره صحبت شد و مهمانان محترم دربارهٔ رفع نقص‌ها و تقویت قوت‌ها اظهار نظر

تلفیق یا تفکیک؟ مسئله این است

دبیران باسابقه در گفت‌وگو با
فصل‌نامهٔ رشد آموزش قرآن مطرح کردند

رمضانعلی ابراهیم‌زاده گرجی

یونس باقری

گفت‌وگو



در بحث «درون دینی»، مخاطب ما مبانی

زمینه روایاتی از اهل بیت (ع) هم داریم.

پس از این که، دو درس دینی و قرآن ادغام شدند، این مشکل پدید آمد که تعداد آیات و روایاتی که محتوای مستقل - جدای از محتوای ایمانی - را بیان کند، در کتاب درسی کم است.

برای این که آن چه را در سطحی

که قرآن مطرح می کند، برای دانش آموزان تبیین کنیم، به مقدماتی نیاز دارد. در کتاب مطالبی هست که دانش آموز هنوز الفبای آن ها را نمی داند. در کتاب دوره ادغام به این مشکل توجهی نشده است.

از طرف دیگر، نویسندگان محترم که دوستان بزرگواری هستند، اگر چه در اول کتاب مرقوم داشته اند، این کتاب بر اساس ایجاد تفکر در دانش آموزان تألیف شده است، لیکن در عمل و هنگام کار آموزشی، دبیر نمی داند چگونه با کسی که ممکن است قرآن و دینی را قبول نداشته باشد، گرفتار شبهه خاصی باشد، یا نظر و اعتقاد دیگری داشته باشد، روبه رو شود و برایش استدلال کند. لذا کتاب در این حوزه خیلی ضعف دارد و این ضعف سبب می شود دبیر چنان که در دوره قبل - قبل از ادغام - می توانست عمل کند، اکنون نتواند. ضعف کتابی که اکنون در دبیرستان تدریس می شود این است که نمی توان ابتدا از منظر بیرون دینی به موضوع های آن نگاه کرد و در مرحله بعد از منظر درون دینی و با خود دین، موضوع مربوط به دین را اثبات کرد. گر چه می پذیریم دین و موضوع های آن واقعیت دارند و درست هستند، ولی در مقام اجرا، کار خیلی مشکلی است؛ به ویژه آن که غیرمتخصصان این رشته نیز تدریس می کنند، کار خیلی مشکل تر می شود.

● خوب است نمونه ای نقل کنید.

و فسی: عرض می کنم، ما درس خداشناسی را مطرح می کنیم تا بچه ها دریابند «خدایی هست». این موضوع را یک بار در پایه اول و یک بار هم در پایه چهارم آموزش می دهیم. اشکال کتاب تألیفی این است که در پایه اول، محتوای کتاب به قدری سطحش پایین است و عبارت پردازی های شاعرانه و اضافی دارد که اگر آن را از اول تا آخر بخوانیم، اثبات وجود خداوند را نمی یابیم. نمی دانیم صفات خداوند را چگونه اثبات کنیم. ضمن این که در کتاب نه عنوان «اثبات خدا» و نه عنوان توحید آمده است.

دین و لوازم آن را قبول دارد. وقتی با

وی از قرآن و روایات اهل بیت (ع) صحبت

می کنیم، در واقع داریم از معارف دینی

حرف می زنیم؛ آن هم با کسی که مبانی

دینی را قبول دارد

پرورش دبیری می کند، مدیریت حوزه علمیه ایروانی را به عهده دارد و در حوزه های علمیه مدرس نیز است.

● **سید علاءالدین اعلائی:** دبیر کهنه کار مدارس که اکنون در مناطق ۲، ۶، ۹ و ۱۷ شهر تهران درس می دهد.

● **خیلی خوش آمدید.** ابتدا نظرتان را درباره وضعیت کتاب های درس دینی و قرآن در دوره قبل از تلفیق و دوره تلفیق بفرمایید. خوب است از تجربه های خود در آموزش این دو درس هم صحبت کنید تا بعد به وضعیت آموزش قرآن بپردازیم.

و فسی: در بحث عقاید، از دو منظر «بیرون دینی» و «درون دینی» به موضوع پرداخته می شود. منظور از نگاه «بیرون دینی» این است که مخاطب ما از مبانی درون دینی، یا اطلاعاتی ندارد یا اگر اطلاعاتی دارد آن ها را قبول ندارد. با این هدف که او را به دین علاقه مند کنیم، مبانی دینی را به صورت برهانی، جدلی یا اقناعی بیان می کنیم وقتی اصول را پذیرفت، آن وقت به حوزه درون دینی وارد می شویم.

در بحث «درون دینی»، مخاطب ما مبانی دین و لوازم آن را قبول دارد. وقتی با وی از قرآن و روایات اهل بیت (ع) صحبت می کنیم، در واقع داریم از معارف دینی حرف می زنیم؛ آن هم با کسی که مبانی دینی را قبول دارد. قبلاً که درس دینی و درس قرآن با هم ادغام نشده بودند هر موضوعی را دوبار برای مخاطبان مطرح می کردیم. توجه داشتیم که موضوع را باید از چشم انداز بیرون دینی نگاه کنیم، زیرا در کلاس درس دانش آموزانی هستند که به سبب جو خانوادگی یا به خاطر افکار خودشان گرفتار شبهه هستند یا مبانی دینی را خوب نمی دانند. لذا صحبت از این زاویه مؤثرتر است که مشکل یا شبهه خود را مطرح کنند تا رفته رفته به مبانی دینی اعتقاد پیدا کنند.

هنگام تدریس قرآن، آن را با این دید که قبول داریم، مطرح می کردیم. اما اگر دانش آموزی این درس را قبول نداشت، با توجه به این که آموختن این درس از وظایفش است یا مانند کتاب های دیگر است، بدان توجه می کرد تا ببیند چه می گوید. لذا در دوره تفکیک درس قرآن از درس دینی، ما خیلی موفق بودیم و وضع تدریس دبیران هم بهتر بود.

طبق نظریه ای، قرآن ناطق است و به صورت مستقل می تواند در حوزه بیرون دینی هم افاده مطلب کند. در این

الماسی: در کتاب «صفات سلبی» و «صفات ثبوتی» تعریف شده و مثال هم ارائه شده است.
و فسی: آن چه شما می‌فرمایید، با آن چه منظور من است، خیلی فرق دارد. در کتاب پایه اول یک درس خیلی عالی و با مبنای برانگیختن تفکر آمده بود که هنگام تجدیدنظر، سطح این درس نیز تنزل یافته است. آن جا پنج پرسش مطرح شده تا دانش آموز بعد از آوردن دو مقدمه صغرا و کبرا، نتیجه‌گیری منطقی کند. حال آن که تا این درس، باید فرمول ساده منطق را برای دانش آموز توضیح داده باشند. اگر چه امکان دارد دبیر برایش بیان کند، اما در کتاب بدان پرداخته‌اند.

اصل موضوع این است که به دانش آموز یاد بدهیم، درباره هر مطلب استدلال خودش را بگوید، خیلی خوب است. فقط درس یک و درس پنج با این هدف تألیف شده‌اند و بقیه درس‌ها این هدف را دنبال نمی‌کنند. اشکال بزرگ‌تری هم وجود دارد که همان ندانستن منطق است در حد به کارگیری آن چه از وی در درس خواسته شده است. بنده البته برایشان توضیح می‌دهم که صغرا و کبرا چیست و برای کسی که بتواند بر این اساس استدلال

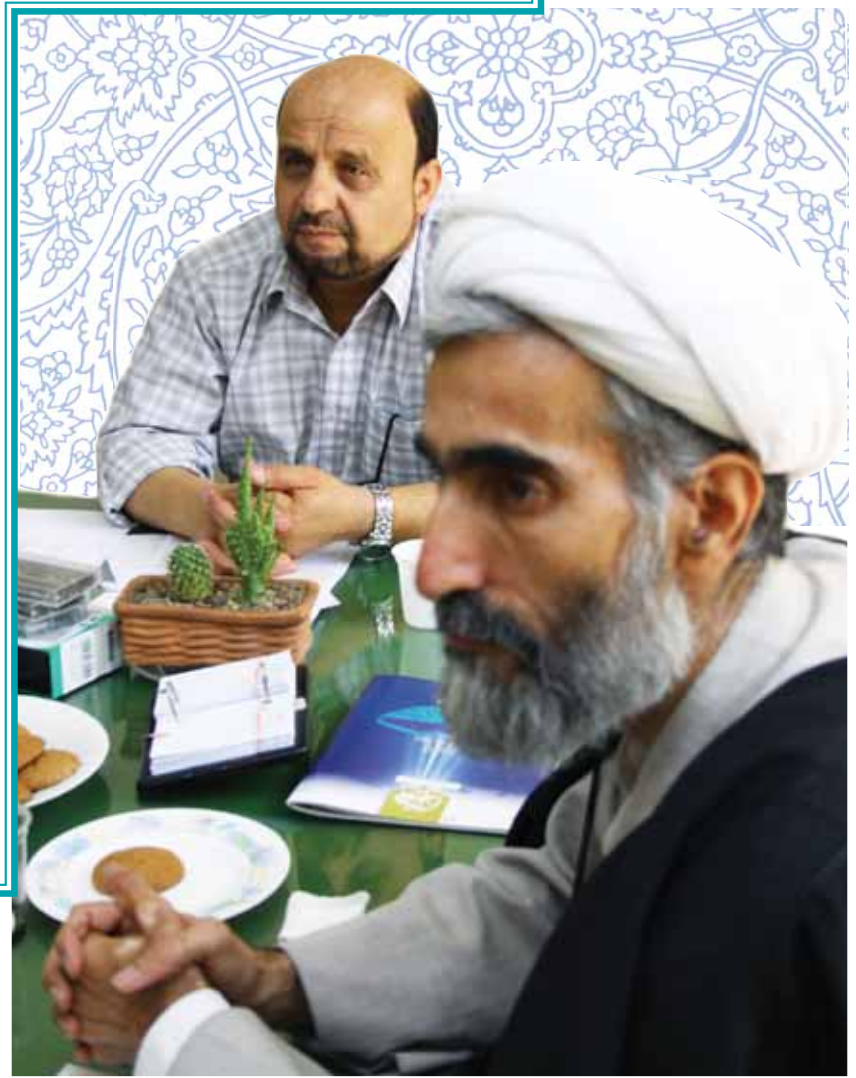
کند، جایزه هم تعیین می‌کنم، اما از میان ۳۰ دانش آموز، فقط یک یا دو نفر می‌توانند، این استدلال را کشف کنند.
الماسی: برای دانش آموزان پایه سوم رشته علوم انسانی طبیعی است که قبل از خواندن این درس و این که صغرا چیست و کبرا چیست، نمی‌تواند متوجه مباحث منطقی بشود.

و فسی: توقع دارند دانش آموز براساس موضوع‌هایی که آموزش ندیده، درس را دریابد. هیچ چیز در کتاب نیست، فقط تصویر به همراه چهار خط مطلب آمده است و آن وقت دانش آموز باید مطلب را دریابد و در چهار خط آن را بیان کند. در پایان، زیر «نتیجه» هم باید دو خط بنویسد. می‌دانیم که این کار مستلزم دانستن فرمول منطقی است. تلقین فرمول هم یک جلسه وقت می‌طلبد. بنده آزموده‌ام. حتی برخی از دبیران هم به سختی می‌توانند این کار را انجام دهند و یافتن استدلال بر این اساس برای همکاران ما مشکل است.

اضافه کنم، در کتاب «راهنمای معلم» هم دو مورد غلط دیده‌ام؛ یعنی استدلال منطقی‌شان غلط است. زیرا شرایط برهان را رعایت نکرده‌اند. لذا نتیجه‌ای را که می‌خواسته‌اند، نتوانسته‌اند بگیرند. کتاب معلمی هم که آموزش و پرورش برای راهنمایی ما دبیران فرستاده است، به دلیل بی‌توجهی به ضوابط منطق، استنتاجی دارد که از نظر منطقی درست نیست.

در کتاب پایه چهارم برای دانش آموزان درباره توحید و انواع توحید توضیح می‌دهیم، لیکن آن جا هم تفکر جایی ندارد. در این پایه بیان منطقی بهتر شده ولی این ضعف عارض شده است که بچه‌ها را به سمت تحفظ سوق می‌دهیم و مطلبی را می‌شنوند و می‌خوانند و تکرار و حفظ می‌کند. بعد هم مثل طوطی تکرار می‌کند و هر کس بهتر تکرار کند، نمره بهتری می‌گیرد.

در کتاب پایه چهارم برای دانش آموزان درباره توحید و انواع توحید توضیح می‌دهیم، آن جا هم تفکر جایی ندارد. در این پایه بیان منطقی بهتر شده ولی این ضعف عارض شده است که بچه‌ها را به سمت تحفظ سوق می‌دهیم



شما وقتی می‌گویید خداوند یکتاست،

یعنی در مقابل مسیحیت که بر تثلیث تأکید دارد، ایستاده‌اید. بنده در کلاس‌های درس خودم به این موارد می‌پردازم. «تورات» و «انجیل» را همراه می‌برم و حتی در صورت ضرورت از روی آن‌ها می‌خوانم تا دانش‌آموزان دریابند که آن‌ها چه می‌گویند

در کتاب پایه دوم در مورد استدلال مطلبی آمده و از دانش‌آموزان خواسته شده است، آن‌ها را پیدا کنند که کشف استدلال از سوی دانش‌آموز خیلی خوب است. اما در این کتاب هم تقسیم‌بندی‌ها خلط شده است. یعنی مبحث اثبات معاد با مبحث امکان معاد، خلط شده است. در دوره‌ای که ادغام صورت نگرفته بود، با دقت به این موضوع پرداخته شده بود،

با این بحث که محال عقلی چیست و محال عرفی چیست. بعد دلایل قرآنی را آورده بودند و به دنبال آن با استدلال ضرورت را اثبات می‌کردند. متأسفانه در کتاب کنونی این بحث‌ها از هم تفکیک نشده‌اند و در قسمت قرآنی که می‌باید بدان بپردازند، با اشاره‌ای از آن گذشته‌اند.

در این دوره در پایه سوم نسبت به پایه‌های دیگر، به استدلال‌ها بهتر توجه کرده‌اند، ولی خالی از اشکال هم نیست. برای مثال، در بحث مذهبی نظر اهل سنت و شیعه را آورده‌اند و استدلال تشیع درباره موضوع را اضافه کرده‌اند، ولی از استدلال اهل سنت خبری نیست؛ در حالی که دو نظریه وجود دارد. یعنی یک نظریه را آورده‌اند، بدون آن که نظریه دیگر را بیاورند تا دانش‌آموزان دریابند، استدلال‌های این دو مذهب در عالم اسلام چیست، با هم چه تفاوت‌هایی دارند و محل اختلاف کجاست.

● کتاب درسی دانش‌آموزان نمی‌خواهد وارد اختلاف دیدگاه مذاهب تشیع و تسنن بشود و لزومی هم ندارد.

و فسی: اتفاقاً لازم است. شما وقتی می‌گویید خداوند یکتاست، یعنی در مقابل مسیحیت که بر تثلیث تأکید دارد، ایستاده‌اید. بنده در کلاس‌های درس خودم به این موارد می‌پردازم. «تورات» و «انجیل» را همراه می‌برم و حتی در صورت ضرورت از روی آن‌ها می‌خوانم تا دانش‌آموزان دریابند که چه می‌گویند. زیرا بدون مقدمه و «رجماً بالغیب» نمی‌توان گفت دین ما خوب است. آن وقت دانش‌آموز می‌پرسد چرا؟ ما که در یک جامعه بسته زندگی نمی‌کنیم تا به اختلاف مکتب خود و مکتب‌های دیگر کاری نداشته باشیم. حالا دانش‌آموزان درباره هندوها، بودایی‌ها، مسیحی‌ها و یهودی‌ها می‌شنوند و می‌دانند که دین‌های مسیحی،

یهودی و زرتشتی در قانون اساسی کشور به رسمیت شناخته شده‌اند و می‌بیند که در کشور، مسیحی‌ها، دین خود را تبلیغ می‌کنند. ● این نکته‌ها را که می‌فرمایید، در کشور هست، ولی بحث مستقل می‌طلبید. لطفاً دوستان دیگر هم نظرشان را بفرمایند.

سیدعلاءالدین اعلائی:
بنده احساس می‌کنم مطلب روشن است. ما می‌خواهیم درباره کتاب‌های موجود درس دینی و قرآن صحبت کنیم. آیا کتاب‌های موجود به نیازهای جامعه دانش‌آموزی پاسخ می‌دهند؟ من از دو زاویه بدان نگاه می‌کنم و تجربه‌های خود را در تدریس تشریح خواهم کرد. زیرا در سؤال به این مورد هم اشاره شده است.

از سالی که کتاب‌های دینی و قرآن با هم ادغام شدند، ما الزاماً در تدریس خود یا باید درس قرآن را قربانی درس دینی کنیم، یا درس دینی را قربانی درس قرآن. بنده از دو روش استفاده کردم، زمانی کار درس قرآن را به دانش‌آموزان محول کردم. گفتم بروید قرآن را در خانه بخوانید، و آن چه را فراگرفتید در کلاس ارائه بدهید. پس از مدتی دیدم که بنده فقط به درس دینی پرداخته‌ام و بحث‌های قرآنی را رها کرده‌ام. بعد شیوه کارم را تغییر دادم. گفتم دانش‌آموزان در خانه درس دینی را تلخیص کنند، درباره هدف‌های کلی و رفتارهای هر درس سؤال‌هایی را استخراج کنند و در کلاس به درس قرآن پرداختم. پس از مدتی، نتیجه را بررسی کردم، حاصل کار خیلی خوب بود.

● هر سه نفر شما، هم کتاب دینی و قرآن کنونی را تدریس می‌کنید و هم کتاب دینی و قرآن قبلی را تدریس کرده‌اید. با توجه به هدف‌هایی که هر دو دوره در تألیف کتاب‌ها در نظر گرفته‌اند، کدام کتاب در رسیدن به هدف‌ها موفق‌تر بوده‌اند؟ در صورت توفیق، علت آن چیست؟ اگر چنین نیست چرا نتوانستند به هدف‌های خود دست یابند؟
الماسی: در برنامه‌ریزی برای هر گروه سنی - دانش‌آموزان یا دبیران - سه عامل را لحاظ می‌کنند:

- اول، برنامه باید مشروعیت داشته باشد؛
- دوم، برنامه باید بازنمایی شود؛
- سوم، برنامه باید متناسب با گروه سنی مخاطب باشد.

گاهی از طریق کتاب مطلبی را

بیان می‌کنیم و ارائه می‌دهیم.

گاهی این کار را معلم انجام

می‌دهد. مسئولیت معلم نباید به

کتاب تحمیل شود، در این صورت

دست معلم را می‌بندیم

البته کتاب‌های قبلی فاقد زبان آسان فهم بودند که نقطه ضعف به حساب می‌آید، اما محتوای کتاب‌ها سطحی‌نگرانه نبود و سطحی‌نگر هم پرورش نمی‌دادند و هر دانش‌آموز نمی‌توانست بفهمد، ضمن این که هر معلمی هم نمی‌توانست تدریسش کند. سطح علمی کتاب‌ها بالا بود که خیلی خوب بود، اما این که بیان علمی و ارزشمند باید در سطح

دانش مخاطب باشد، مطلب دیگری است.

الماسی: متوجه نشدم شما با کدام بخش نظر بنده مخالف هستید.

وفسی: اجازه بدهید عرض کنم. وقتی بنده به کاری که خداوند برای بشر انجام داده است، نگاه می‌کنم، درمی‌یابم که خداوند کریم، یک قرآن ناطق و یک قرآن صامت فرستاده است. قرآن صامت، همان قرآنی است که در دست ماست و خودش دارای محتوای کامل و حقیقت مطلق است. ولی مخاطبان، زمان‌ها، مکان‌ها و نژادها متفاوت‌اند. قرآن ناطق ما فقط ۱۴ نفرند. موضوع بحث ما مقایسه دو کتاب در دو دوره است. کتابی که تألیف می‌شود، باید پرمحتوا باشد. محتوای کتاب هنگام عرضه باید دارای بار علمی و بیان و زبان پخته، تأییدشده و قطعی باشد. ضمن این که باید این مطالب را به صورت زیبا و گوارا در اختیار مخاطبان قرار بدهیم.

مرحوم علامه طباطبایی، ۴۰ تا ۵۰ سال پیش برای تدریس در یکی از مدارس اسلامی برای چهار پایه کتاب نوشت. کتاب خیلی جالبی است. خود علامه برای تعمیق دین اهمیت قائل بود، لذا در تألیف کتاب بدان توجه کرد. چه‌طور؟ آن مرحوم برخی مطالب را تکرار هم کرد. برای مثال، در سال اول درباره خداشناسی نوشت و این کار را در سال دوم، سوم و چهارم تکرار کرد. برای اخلاق و احکام هم همین کار را کرد. با این تفاوت که در کتاب کلاس اول، موضوع را خیلی ساده و کمتر مطرح کرد. در کتاب کلاس دوم همان موضوع را با عمق بیشتر و با سطح بالاتر از کلاس اول طرح کرد و به همین ترتیب بر عمق و سطح علمی آن در کتاب کلاس سوم و بعد چهارم افزود. یعنی یک موضوع، چهار بار تکرار می‌شود اما گسسته نیست. سطح دشواری برای هر کلاس با کلاس قبلی و بعدی تفاوت دارد.

گاهی از طریق کتاب مطلبی را بیان می‌کنم و ارائه می‌دهیم. گاهی این کار را معلم انجام می‌دهد. مسئولیت

به هر حال نتیجه مقایسه کتاب‌های دوره قبلی و کتاب دوره ادغام را به این صورت می‌توان بیان کرد:

۱. ارائه اطلاعات در کتاب‌های دوره قبلی خیلی زیاد بود. ۲. محتوای آن کتاب‌ها، با نیاز وجودی، شناختی و ادراکی دانش‌آموزان متناسب و منطبق نبود و سطح آن خیلی بالا بود. ای کاش

فقط سطح محتوای آن بالا بود، بیان محتوا هم مناسب نبود. ۳. امروز بنجل‌ترین محتواها را در قالب‌های شکل، هنری و زیبا عرضه می‌کنند. متأسفانه، کتاب آن دوره با عنایت به شیوه نگارش کاملاً منطقی آن، بدون کار هنری گرافیکی و تصویری بود.

۴. آقا! بنده می‌پذیرم که کتاب‌های قبلی خیلی استدلالی و منطقی بودند، پس در کتاب‌های قبل از ادغام، محتوا استدلالی بود و بیان عالمانه داشت، اما دانش‌آموز قدرت درک آن را نداشت. کتاب بدون کارهای هنری چاپ شده بود.

● **آقای الماسی در حقیقت نظر شما این است که کتاب‌های قبلی در تأمین هدف‌های مورد نظرشان موفق‌تر از کتاب‌های فعلی بودند؟**

الماسی: از نظر اطلاع‌رسانی معتقدم واقعاً این‌طور است. ولی از نظر ارتباط با مخاطب، موفق نبودند.

در تألیف کتاب‌های کنونی خیلی افراط شده است. خواستند زبان کتاب متناسب با زبان جوان ۱۵ و ۱۶ ساله باشد، به ورطه زیبایی کلام همراه با عواطف و احساسات درغلندند. مانند پنج درس اول که سرشار از زیبایی مطلق و خودشناسانه است، ولی بارها اتفاق افتاد که هنگام تدریس این درس‌ها، احساس خروج از مباحث دینی کردم. این مطالب اصلاً دینی نیست. به جای بحث «خودشناسی»، بحث‌های انسان‌شناسی و روان‌شناسی ارتباطات را گذاشته‌اند. البته از این زمینه‌ها هم می‌شود استفاده کرد، اما اطلاعات مربوط به روان‌شناسی ارتباطات را به جای مقدمه توحید آورده‌اند، با این روش نمی‌توان کار کرد.

وفسی: با آرای آقای الماسی درباره کتاب‌های قبلی و کنونی موافق نیستیم. هدف اصلی در کتاب‌های قبلی بهتر دیده شده بود. باید به دو مورد توجه داشت: یکی آسان‌گویی است و دیگری سطحی‌نگری که تفاوت بسیار با هم دارند.

معلم نباید به کتاب تحمیل شود، در این صورت دست معلم را می‌بندیم. ببینید، یک وقت من خودآموز دینی می‌نویسم به نام: «الفقیه من لایحضره الفقیه». به مخاطب آن می‌گویم تو لازم نیست به کلاس من بیایی، زیرا با این کتاب به معلم نیازی ندارد. خودت بخوانی متوجه می‌شوی. حالت دیگر این است که سرفصل‌های درس که نظام آموزشی برای دانش‌آموز در نظر گرفته، در کتاب عرضه شده است، اما هنر معلمی را می‌گذارد در اختیار خود معلم.

فراموش نشود که باید دانش‌آموزانی را پرورش داد که از نظر فکری عمیق باشند. این که آقایان مؤلفان در مقدمه نوشته‌اند، معلم درس دینی را باید جوری تدریس کند که دانش‌آموز متفکر بشود، هدف خیلی مقدسی است. در تمام کتاب‌هایی که در آینده تألیف می‌شود، باید این هدف گنجانده شود. اما محتوای کتاب‌هایی که اکنون داریم تدریس می‌کنیم، حفظی است و روش همان حفظ محتوا توسط دانش‌آموز است.

● نقص را از کتاب می‌دانید؟

وفسی: می‌خواهم به همین نکته برسیم. کسی که کتاب را می‌نویسد و در مقدمه می‌گوید هدفش متفکر بار آوردن دانش‌آموزان است، هدفش چیست؟ در حرف‌هایم دقت کنید، هدفش چیست؟ آیا این هدف را پذیرفتیم یا نپذیرفتیم؟ نمی‌خواهیم مخاطب فقیه حوزه علمیه بشود، اما می‌خواهیم تفکر عمیق پیدا کند و متناسب با موقعیت فکری خود وارد جامعه شود.

کتاب با هدف متفکر بار آوردن دانش‌آموزان نوشته شده است، پس نیازمندیم که بچه‌های ما منطقی باشند، نه این که منطقی را در سال سوم دبیرستان آن هم برای رشته خاص تدریس کنیم. این کار اشکال دارد و نشان می‌دهد نظام فکری درست نیست. اگر لازم است که بچه‌های منطقی را در حد تخصصی بخوانند، بگذارید بخوانند.

در کتاب‌های سابق در درس

دینی، از آیات قرآن استفاده

می‌شد. حدیث و آیات قرآن با

هم بودند. درس قرآن، مکمل

و متمم درس دینی بود و آن را

عمق می‌بخشید

با این حال در سال سوم هم تخصصی نمی‌خوانند، بلکه فهرست موضوع‌های درس منطقی را به آنان آموزش می‌دهند. ولی اگر می‌گوییم شکل اول قیاس منطقی بدیهی است، بعداً برهان نظم را در سوم راهنمایی یاد می‌دهیم، چه اشکالی دارد همان مطلب عمیق منطقی را به صورت دقیق و بدون کاهش محتوا به دانش‌آموز یاد بدهیم. یعنی مطلب ثقیل را به زبان آسان و راحت درآوریم. اگر کتاب‌های دینی و قرآن را این‌گونه بنویسیم، بنده هم به عنوان معلم اختیاراتم را در تدریس و آموزش از دست نمی‌دهم. کتاب باید پرمحتوا و ارزشمند تألیف شود تا دانش‌آموز در فهم و درک محتوای کتاب، به بنده معلم نیازمند باشد، نه این که به سراغ کتاب‌های کمک‌آموزشی برود، جواب‌ها را حفظ کند و دست‌آخر نیز درنیابد، جواب‌ها از کجا آمده‌اند.

● **جناب الماسی!** شما هر دو کتاب درسی قرآن را تدریس کرده‌اید؛ هم در دوره قبلی که درس قرآن مستقل بود و هم در دوره ادغام با درس دینی. برخی از دبیران می‌گویند به درس قرآن در دوره قبل توجه بیشتری می‌شد، زیرا ساعت مستقلی برای تدریس قرآن مقرر شده بود. اما در





دوره ادغام، حق تدریس قرآن توسط عده‌ای از معلمان به دلیل نداشتن ساعت آموزش مستقل از دست می‌رود. لطفاً نظر تان را بفرمایید.

الماسی: در شیوه قبلی، فرصت مناسب سه ساعته برای تدریس قرآن داشتیم. بنده دو ساعت را برای دینی و یک ساعت را برای قرآن قرار داده بودم. خیلی از مباحث این دو درس هم مرتبط بودند. بارها اتفاق افتاد که در کلاس اعلام کردم، بحث دینی مورد نظر را سر ساعت آموزش قرآن توضیح خواهم داد. وقت هم داشتیم تا به قرائت کامل آیات بپردازیم. دو نفر از دانش‌آموزان آیات را تلاوت می‌کردند و من قواعد را تشریح می‌کردم. بچه‌ها دو دفتر داشتند که یکی به درس قرآن و دیگری به درس دینی اختصاص داشت. فرصت هم داشتیم، تداخل هم نمی‌شد و این موقعیت خوبی بود.

در درس دینی، از آیات قرآن استفاده می‌شد. حدیث و آیات قرآن با هم بود. درس قرآن، مکمل و متمم درس دینی بود و آن را عمق می‌بخشید. در کتاب‌های دوره قبل، مطالب تشریحی بودند. در این دوره (دوره تفکیک)، هم دانش‌آموز خودش مستقل فکر می‌کرد و هم فرصت

خواندن قرآن وجود داشت. معلم هم می‌توانست دانش‌آموزان را بشناسد اما در دوره ادغام این کار را نمی‌توانیم بکنیم. در حال حاضر که دو درس قرآن و دینی ادغام شده‌اند، کار خوبی است، اما اصلاً فرصت کار نیست. در این فرصت، یکی از دو درس باید فدای دیگری شود؛ بگذریم که سلیقه و برنامه‌ریزی هم دخیل است. بنده این کار را می‌کردم، برای مثال، متن قرآن درس دوم را می‌خواندم، بعد افرادی را تعیین می‌کردم که بخوانند و درباره آیات توضیح بدهند. نیم‌ساعت اول کلاس را به قرائت قرآن اختصاص می‌دادم و دیگر برای درس دینی وقتی نمی‌ماند. در نهایت یک جلسه از درس دینی فدای درس قرآن می‌شد و در جلسه دیگر به عکس عمل می‌شد.

گاهی هم به دلیل حجیم بودن درس‌ها که می‌باید کتاب را تمام بکنیم، از روی درس قرآن تند رد می‌شدیم و حتی نمی‌توانستیم آیات را روخوانی کنیم. در نهایت مرور می‌کردیم و می‌گذشتیم.

در نهایت معتقدم می‌توان شکل قبلی درس قرآن را که مستقل بود، برگرداند و یک ساعت هم به مدت تدریس قرآن افزود. باید آموزش قرآن هدف باشد نه تفسیر موضوعی آن. در کتاب آیات مربوط به جنگ اُحد آمده است. بعد هشت صفحه درباره آن توضیح نوشته‌اند. این کار اصلاً ضرورتی ندارد. کتاب‌های قبلی خوب بود. فرصت هم داشتیم. اما در وضعیت کنونی اصلاً فرصت کار نداریم. کتاب حال حاضر چیزی را به دانش‌آموز القا نمی‌کند، درحالی‌که هدف را متفکر بار آوردن دانش‌آموزان قرار داده‌اند. این هدف با این کتاب تأمین نمی‌شود. دانش‌آموز منتقد نیست و سؤال نمی‌کند.

وفسی: در این دوره و زمانه، تمام کارها باید تخصصی انجام شود. تخصص این‌جا ارزش دارد. زمان هم ارزش دارد. وقتی بنده به عنوان معلم قرآن، به‌طور تخصصی وقت می‌گذارم، وظیفه اول من این است که به بچه‌ها آموزش قرآن بدهم. وظیفه دیگرم آشنا کردن آنان در حد وقت با درس مورد نظر است. موارد حول و حوش این موضوع، مثل شأن نزول، برای فهم بهتر یا تفسیر موضوعی، به شرط حد فهم و درک دانش‌آموز، گفته می‌شود.

اما در درس تعلیمات دینی هدف ما این نیست. کتاب باید ابزاری باشد برای سؤال، جدل، تحقیق و استدلال. نگارش زیبا مربوط به زمینه‌های هنری است دانش‌آموز یک سال نزد ماست تا براساس محتوای کتاب قانع و دین‌دار شود. ما نمی‌گوییم درس دینی و قرآن نباید هماهنگ باشند. حتی درس عربی هم مربوط به درس تعلیمات دینی و قرآن است. درس فلسفه و منطق مکمل درس دینی است. هماهنگی این‌ها یک موضوع و ادغام این دو درس موضوع دیگری است. وقتی معلم درس احکام می‌گوید، باید هماهنگ درس قرآن، آیات طوری انتخاب شود که با درس احکام در تعلیمات دینی هماهنگ باشد، نه این‌که دو درس را ادغام کنند. وقتی به عنوان معلم دینی سرکلاس می‌روم، احکام درس می‌دهم، ولی وقتی قرآن درس می‌دهم، آیات مربوط به احکام را تشریح می‌کنم، و اشکال هم ندارد احکام دوبار گفته شوند. یا درس خداشناسی را در کلاس دینی می‌دهیم و

می‌توان شکل قبلی درس قرآن را که مستقل بود، برگرداند و یک ساعت هم به مدت تدریس قرآن افزود. باید آموزش قرآن هدف باشد نه تفسیر موضوعی آن

آنجا استدلال خدانشناسی می‌کنیم و در درس قرآن، آیات مناسب با خدانشناسی را می‌آوریم؛ البته به شرطی که یک نفر هر دو درس را آموزش بدهد تا وقتی در تعلیمات دینی موضوعی را مطرح کرد در درس قرآن هم بگوید. در این صورت، قرآن نیز بر همان نکته درس دینی تأکید دارد و آن را تأیید می‌کند. دانش‌آموزان هم می‌فهمند که قرآن چه استدلال‌های عمیقی دارد.

در درس اخلاق، قصه حضرت یوسف در قرآن را می‌خواندیم. به یاد دارید که در کتاب قبلی دینی این قصه را آورده بودند. بچه‌ها لذت می‌بردند. به دقت این درس را گوش می‌کردند و از معلم می‌خواستند مطلب را سانسور نکنند. آنجا که گفتم دست معلم نباید بسته باشد، آزادی معلم در این درس خود را نشان می‌دهد. زیرا درس را طوری مطرح می‌کردیم که دانش‌آموز در پایان نتیجه بگیرد که روابط ناسالم (دختر و

پسر) و نامشروع عمل بسیار زشتی است. درس دینی ریشه است، اما قرآن میوه است. پس نظرم این است که این دو درس نباید ادغام شوند. به ریشه کود می‌دهیم، ولی نمی‌توانیم به میوه هم کود بدهیم. میوه به سم‌پاشی نیاز دارد. به این علت که بین دو موضوع خلط کردند، کار ما معلم‌ها هم سخت شد. به این ترتیب در پایه چهارم اصلاً قرآن را تدریس نمی‌کنیم،

زیرا وقت کم است و بعد از عید هم دانش‌آموزان به کلاس نمی‌آیند؛ مگر آنان را به امتحان ملزم کنیم.

● این تذکر شما خیلی خوب است.

الماسی: این‌طور می‌توان توضیح داد که در سال اول درس قرآن را شروع و در سال چهارم حذف می‌کنیم. البته این اتفاق یکبار نمی‌افتد؛ در سال دوم ۵۰ درصد، در سال سوم ۷۵ درصد حذف می‌شود. در سال چهارم هم فاحشه درس قرآن را می‌خوانیم.

وفسی: در سال چهارم، مدیر مدرسه به من گفت: نمره قرآن دانش‌آموزان را بنده! گفتم: چه‌طور نمره بدهم؟ گفت: به سایر نمره‌های آنان نگاه کن و برای قرآن نمره بگذار. می‌دانید که این نمره در معدل هم بی‌تأثیر است.

● اکنون باید این پرسش را با شما در میان بگذاریم که چه باید کرد تا درس قرآن در کنار درس دینی جایگاه خاص

خود را داشته باشد؟ چه این دو درس با هم باشند، چه هر کدام درسی مستقل بشوند.

الماسی: بحث اداری هم دارد یعنی نظارتی در کار نیست. سه ساعت برای تدریس دینی و قرآن قرار داده‌اند، اما در عمل در مدارس به بیش از دو ساعت عمل نمی‌شود. نمی‌گوییم در تمام مدارس یک ساعت از درس دینی و قرآن هدر می‌رود، ولی عملاً دو ساعت است. به‌ویژه که با یک ساعت این درس، درس فیزیک یا ریاضی را در برنامه می‌گنجانند که یک هفته معلم فیزیک و یک هفته معلم ریاضی سرکلاس حاضر می‌شود و گاهی هم می‌توان جایگزین کرد.

● در نهایت باید چه کار کرد؟

وفسی: عرض کردم که کتاب قرآن و ساعت درسی آن جدا باشد. ولی هماهنگی بین کتاب دینی و کتاب قرآن حتماً باید باشد. معلم دینی باید معلم قرآن هم باشد.

الماسی: قبلاً برای این دو درس یک معلم تعیین می‌کردند و دو نفر نبود. مربیان تربیتی، درس قرآن هم می‌دادند.

اعلائی: اگر قرار است درس دینی و قرآن از هم جدا باشند، باید:

۱. کتاب قرآن مستقل شود.
۲. زمان مستقلی برای آموزش قرآن برقرار شود. آقای الماسی اشاره کردند که سه یا چهار ساعت در عمل بیش از دو ساعت نبود.

۳. کتاب مستقل قرآن باید حاوی مفردات و لغات سخت باشد، نه این‌که ترجمه روان به دانش‌آموزان ارائه دهد. ترجمه روان و ساده را با توجه به لغاتی که یاد داده‌ایم، باید به عهده دانش‌آموزان بگذاریم. یک قسمت باید شامل درک مفاهیم باشد. دریافت پیام آیات نیز بخش دیگری را به خود اختصاص دهد. آخرین مورد باید قدرت تدبیر پیدا کردن دانش‌آموز باشد.

الماسی: تقریباً هر سه نفر ما یک نظر داریم. این دو درس از هم جدا شوند و هر کدام مستقل باشند.

● از همه شما به خاطر حضور در این جلسه و بیان آرایتان متشکریم. موفق باشید.

کتاب مستقل قرآن باید حاوی

مفردات و لغات سخت باشد، نه

این‌که ترجمه روان به دانش‌آموزان

ارائه دهد. ترجمه روان و ساده را با

توجه به لغاتی که یاد داده‌ایم، باید به

عهده دانش‌آموزان بگذاریم

